



نسیم خلیلی

نویسنده و پژوهشگر

داستانی که سعادت‌العامری نوشته است، بیش از هر چیز به یک مستندنگاری می‌ماند، روایتی از واقعیت‌های عریان زندگی کارگری در بستر گفت‌وگوهای فرهنگی - معیشتی فلسطین معاصر، و از همین روست که روایت به‌رغم اینکه به ناچار آکنده به حزن است اما ملاحظه و طنز و امید هم دارد چون از متن و بطن زندگی واقعی فلسطینی‌ها سخن می‌گوید، بی‌طرف است و در عین حال آندوهگین که توگویی نویسنده‌اش با مادری از دمشق و پدری از یافا و بزرگ شده در امان، همچون هر فلسطینی تبار دیگری ذهن و قلب و حافظه‌ای مشحون از رنج و ستم‌پیشگی دارد. ماجرای نویسنده شدن این زن معمار خود برخاسته از همین حافظه آندوهگین است چنانچه مترجم در مقدمه روایتش می‌کند: «سعادت‌العامری تا سال ۲۰۰۴ یعنی تا پنجاه و سه سالگی، هیچ تجربه‌ای در نویسندگی نداشت و در واقع رویدادی سیاسی او را به این مسیر کشاند. در سال ۲۰۰۲، وقتی ارتش اسرائیل شهر رام... را اشغال و مقریاسر عرفات را محاصره کرد، سعادت در این شهر گریز یافت. او هر شب برای دوستانش در نقاط مختلف دنیا ایمیل‌هایی می‌فرستاد و وضعیت خودش و شهر را شرح می‌داد. بعد از پایان آن دور از جنگ، دوستانش به او پیشنهاد کردند این ایمیل‌ها را در قالب کتابی منتشر کنند» و حلال را در این اثر شریف، سعادت تصمیم می‌گیرد در همراهی مخاطره‌آمیزی با چند کارگر فلسطینی که ناچارند برای کار و دستمزد بهتر به اسرائیل بروند، هجده ساعت از زندگی کارگران غیرقانونی فلسطینی روایت کند. «مردانی که هر روز صبح و در واقع نیمه شب از خانه بیرون می‌زنند تا مخفیانه با بگذراند دل‌کوه و کمر از مرز اسرائیل عبور کنند و خود را به یکی از شهرهای آنجا برسانند تا کاری پیدا کنند» و به این ترتیب است که سعادت «اشغال را از دید کسانی به تصویر کشیده که نه تنها در رسانه‌های جهانی، که حتی در خود فلسطین هم صدایشان به گوش کسی نمی‌رسد.» آنها فقط به دنبال نانی برای خوردن اند و جهت حفظ بقایشان، مرگ و حبس را هم می‌پذیرند. آنچه افزون بر این ویژگی از این داستان روایتی ممتاز و تأمل برانگیز در پیوند با حیات و تاریخ فلسطینی‌ها می‌سازد آن است که لحن خوش‌خوانی دارد مشحون از روایت‌هایی نغز و طنازانه از زندگی ساده روزمره مردمانی گمشده در تاریخ، از وصف پراز جزئیات و شور‌مندانه مغلوبه‌های زنی به نام صفیه که مادر یکی از کارگران جوان است بگیرد تا واگویی‌های شیرین سعادت از همراهی خودش با مردانی چالبد در فرار از سرپازار مسلح اسرائیلی در ایست‌های بازرسی درحالی‌که از اضافه وزن رنج می‌برد تا آنجا که گاهی کم می‌آورد و گفت‌وگوهایش با محمد جوان در دل داستان تراژدی زندگی فلسطینی‌ها لب‌خند به حزن آکنده اما زندگی بخشی بر لب سنگی نشاند: «روی سنگی نشستم، با هیاهم را دراز کردم و کوشیدم نفس عمیقی بکشم. به دست آوردم؛ «محمد، چرا بهشان رنگ نمی‌زنی نمی‌گویی که من از افتتاح ام و تسلیم شده‌ام؟ بهشان بگو منتظر ما نمانند...». نفس عمیق تری کشیدم و اضافه کردم: «حیف شد.» اشکالی ندارد سعادت یک زمان دیگر انجامش می‌دهیم...». سرم را بین دستانم گرفتم و ساکت ماندم. محمد هم همین کار را کرد. لابد او هم شور و شوقش را برای این کار از دست داده بود. نگاهی به دور و برمان انداختم و هیچ کاری ندیدم. از خودم پرسیدم: «اگر واقعا به کار احتیاج داشتی، باز هم تسلیم می‌شدی؟» برای مراد و دوستانش اشک ریختم. «مهم نیست سعادت، رژیم می‌گیرد و یکی دو ماه ورزش می‌کنند و بعد دوباره می‌آییم.» محمد سعی داشت من را سرحال بیاورد. «یکی دو ماه واقعا لطف داری، محمد جان. تا وقتی من لاغر بشوم، آن هم با این سرعت دیوانه‌واری که اسرائیلی‌های لعنتی دارند این دیوار آبی‌رنگ را می‌سازند، نه من و نه هیچ آدم دیگری نخواهد توانست پیاده این مسیر را طی کند.» سعادت اما با کارگران همراه می‌شود، رنج و اضطراب فرساینده آنها را می‌بیند و به خاطرات تلخ و شیرین‌شان از کار در اسرائیل گوش می‌سپارد از کارفرماهای حامی تا اسرائیلی‌های دشمن‌صفت. و در این میان افزون بر سوگواری برای انسان قربانی شده در منازعاتی خانمان‌پرستان در طول حیات تاریخی این سرزمین، مخصوصا سال ۱۹۴۸ م به بعد، برای طبیعتی که در این میان آرام و بی‌متولی به قربانگاه می‌رود نیز سوگواری می‌کند: «ناگهان خود را در زمینی یافتم پیوسته پوشیده از درختان از ریشه درآمده زیتون. بعدها فهمیدم این صحنه یکی از عجایب هفتگانه جهان شمرده می‌شود و در کتاب رکورد‌های گینس ثبت شده است: سریع‌ترین ریشه‌کنی درختان زیتون در تاریخ بشر...» و بعدتر این آندوه را با زبانی طنز چنین روایت می‌کند: «در پارک یادبود درختان زیتون، رویاهای جلوم را گرفت، یک رویاه فعال محیط زیست. از من خواست عریضه‌ای را امضا کنم، نامه‌ای خطاب به آل‌گور (فعال محیط زیست و سیاستمدار آمریکایی برنده جایزه صلح نوبل) با رونوشتی به نشانی خدا. متن عریضه چنین بود: «ما اعضای جانوری و گیاهی فلسطین در پیشگاه خداوند از آل‌گور و همه دوستداران طبیعت می‌خواهیم که به جای مادست به مداخله بزنند.



توزیع عادلانه یارانه کتاب

بیرون آوردن خرگوش از کلاه شعبده



کتاب بوده است. برای پی‌نمایشگاه‌های فروشگاه‌های که در سال‌های اخیر، با طراحی و فعالیت پایگاه‌های اینترنتی و تخصیص یارانه فروش از آن طریق تداوم یافته، یکی از مصادیق روشن چنین دخالتی ست. توضیح آنکه بسیاری از کارشناسان معتقدند، برای پی‌نمایشگاه‌های کتاب از قرار شد هر مجموعه به تناسب حوزه فعالیت خود اولویت بندی هایش را به معاونت فرهنگی ارائه دهد، زیرا عمر مدیریتی محدود و فرصت کم است، تا بهترین و کم‌هزینه‌ترین راه را انتخاب کنیم، شاید لازم باشد هر کدام کمیته خاصی داشته باشد. «او که برای بهینه‌سازی روش‌های سرمایه‌گذاری و صرف بودجه، از فعالان نشر خواسته تا راهکار ارائه کنند. اذعان داشته: «مساله دیگر که دغدغه هر روز ذهنی من است، تخصیص یارانه‌ها است. ما در وزارت فرهنگ در دولت‌های مختلف تجربه تخصیص یارانه به کتاب را داشتیم. یاسر احمدوند، محسن جوادی و حتی سیدعباس صالحی مسئولیت معاونت فرهنگی را بر عهده داشتند و تجربه تخصیص یارانه را دارند. تخصیص عادلانه یارانه غیرممکن نیست و باید این مساله را حل کنیم. عادلانه‌ترین و متمدانه‌ترین روش این است که هر مسئول مستندات و شواهد خود را ارائه کند، در نتیجه این کار می‌توان به مدلی برای تخصیص یارانه رسید. لذا نظام تخصیص یارانه باید شفاف و بازنگری و تدقیق شود.» اینکه کالنتری با عنایت به تجربیات پیشین در این زمینه، همچنان به دنبال مدل جدیدی برای تخصیص یارانه است. مساله قابل بحثی به‌شمار می‌آید اما به نظر می‌رسد خارج از دایره تجربیات پیشین، راهکار چندان نمی‌تواند باشد. مضاف بر اینکه نارسایی‌های اصلی، واضح و مبهره است و تقریبا همه بر آن‌ها اذعان و اتفاق نظر دارند.

بازی در زمین بخش خصوصی!

یکی از سیاست‌های دولت در چندین و چند سال اخیر، ورود به زمین بخش خصوصی و دخالت مستقیم در بازار

تزریق یارانه به سرشاخه‌ها

از میان روش‌ها و راهکارهای مختلف، شاید مهم‌ترین دستاورد مدیریت فرهنگی - مشخصا در دولت‌های یازدهم و دوازدهم - دست‌یافتن به این نتیجه بود که یارانه باید به سرشاخه‌ها؛ یعنی مصرف‌کنندگان و خریداران کتاب، آن هم در کتابفروشی‌ها که در دست‌ترین مراحل عرضه کتاب است، تخصیص یابد زیرا در اینصورت، ضمن آنکه به شکل چشمگیری می‌توان جلوی رانت و فساد و هدررفت بودجه را گرفت، این انتظار دست‌یافتنی‌تر خواهد نمود که تمام حلقه‌های لابی‌زنجیره به شکل معقول و متوازن از قبل افزایش توان خرید کتاب در جامعه، سود ببرند. اقداماتی هم در این راستا صورت گرفت که شاید بتوان گفت مهم‌ترینشان در طرح‌های فصلی خانه کتاب (بهارانه، تابستانه، پاییزه و زمستانه) تجلی یافت. حمایت از مصرف‌کننده، البته پیش‌تر نیز با تخصیص بن‌های نمایشگاهی به اقبال مشخصی از جامعه (دانشجویان، طلاب، اساتید و...) تجربه شده بود؛ با این تفاوت که خرید در نمایشگاه‌ها، مستقیما از ناشران انجام می‌شود و حلقه‌های توزیع و فروش کتاب از آن بی‌بهره می‌مانند. این رویه که همین حالا هم در دو بخش فیزیکی و مجازی نمایشگاه‌های کتاب - یا بهتر است بگوییم فروشگاه‌های کتاب - مرسوم است - در کنار عوامل و برخوردار از حمایت‌های دیگر- تبعات ثانویه دیگری را نیز به همراه داشته که از جمله آن‌ها می‌توان به برهم ریختن نظم چرخه و افزایش آمار صاحبان پروانه نشر در مقابل کتاب‌فروشی‌ها اشاره کرد؛ به طوری که اما رهاها صدور بیست و چند هزار پروانه نشر خبر می‌دهد، اما همیشه بر سر این موضوع مباحثه است که آیا تعداد کتاب‌فروشی‌های سراسر کشور به عدد ۱۰۰۰ می‌رسد یا نه؟! بنابراین راه‌اندازی طرح‌های فصل، دست‌کم مهم نایجزی بود بر زخمی قدیمی، تا کتاب‌فروشی‌ها و موزعان کتاب هم از قلم نیفتند.

دولت چهاردهم و شفاف‌سازی یارانه‌ها

عبدالحسین کلانتری که به تازگی حکم معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را دریافت کرده و این ایام، مشغول دیدار و گفت‌وگو با تشکل‌های مختلف



ایمولوژی گفتمان غزل



عبادین یایی

شاعر و منتقد

ریشه و پیشه غزل را می‌توان به زمانی لقب داد که قصیده در حال کال و زوال بود و این شد که در قرن هفتم غزل رسما قصیده را در قرن ششم عقب راند و جایگزین آن شد و به اوج کمال رسید. در قصیده موضوع اصلی مبتنی بر مدح است و در واقع منظور اصلی «مدوح» است ولی در زائر غزل موضوع «معشوق» بوده و در آخر شعر غزل شاعر اسم خود را می‌آورد و با معشوق سخن می‌گوید و راز و نیاز می‌کند. به طوری که این معشوق می‌تواند گاهی زمینی و اجتماعی باشد اما پست و بازاری و ناچیز نیست و گاهی هم آسمانی و عرفانی است. غزل نوعی آیدتیک (ادون بینی ذات شهود) را می‌طلبد تا که شاعر بتواند آن را با سودگی خاطر و ذهن بسراید و مستلزم نوعی هرمنوتیک هم هست تا که سراینده بتواند به زیر لایه‌های معرفت‌شناسانه فرم و محتوای غزل دست یابد. غزل درسه‌گونه خودش را نمونه جلوه داده است. نخست: غزل آرکانیک، دوم غزل آکادمیک و سوم غزل فرازبان (پست مدرن) و درهرسه‌گونه تا به امروز توانسته خودش را در شکل‌های پایسته و شمایی شایسته هم‌راه با زبانی برجسته و خجسته و کارآمد نشان دهد. غزل‌های اولیه در شعر فارسی زبانی سلیس و گویا و پویا دارند و به سبک خراسانی سروده شده‌اند اما در قرن ششم، در ابتدا شاعرانی مانند خاقانی، انوری و ظهیر که در اصل قصیده سرا بودند تعداد قابل توجهی شعر در قالب غزل سرودند اما بعد شاعرانی به مانند سنایی و

عطار ظهور کردند که توجه اصلی‌شان به غزل بود و این شد که در این قرن سبک خراسانی رو به افول گذاشت و شاعران به سبک عراقی روی آوردند که می‌توان به شاعرانی چون خود عطار که بیانی عرفانی داشت و سعدی که با بیانی روان و ممتنع غزل را به اوج رساند، اشاره نمود. سعدی در غزل هایش از واژگان پرکاربرد و کارآمد و همه فهم و جامع‌الاطراف استفاده نمود که این فرآیند به سیر زندگی و حیات غزل‌کمکی بایسته بود و البته مولوی و حافظ و خواجهی کرمانی نیز از جمله غزل‌سرایانی بودند که به اعتقاد من طرحی نو را برای غزل پیاده نمودند به طوری که مولانا شرح سفر روحانی خود را در غزلیاتش منکس نمود و حافظ با زبانی رند، زندانگی خاصی را به لباس و محتوای غزل افزود که می‌توان عرفان غزلش را راندانه نامید اما غزل مولانازبانی هرمنوتیک و عارفانه - روحانی دارد. سیر اندیشگی غزل‌سرایان در قالب سبک عراقی تداوم پیدا کرد تا که در اوایل قرن نهم تا قرن یازدهم شاعران برای سرودن غزل به سبک عراقی همچنان در تلاش و کند و کاش بودند، اما در این‌گذار توفیقی حاصل نشد و این بن‌بست زمینه‌ساز حضور و ظهور سبک هندی شد. اساس و پایه سبک هندی این بود که شاعر در مصراع اول مطلبی معقول بگوید و در مصراع بعدی با شاهد یا مثالی، معنای مصراع اول را اثبات یا تبیین کند و سبک هندی نیز برای مدتی به حیات خود ادامه داد تا اینکه از

ضعف شبکه‌های فروش

این گزاره که شبکه‌های توزیع و فروش کتاب (یعنی مراکز پخش، توزیع و فروش) نتوانسته‌اند در اقصی نقاط کشور گسترش یابند و کتاب‌ها را به دست علاقه‌مندان و مصرف‌کنندگان اصلی آن‌ها برسانند، گزاره درستی است، اما اولاً، نباید نادیده گرفت که سیاست‌های مدیریت فرهنگی در دولت‌های گذشته، نقش بسزایی در تضعیف و ممانعت از رشد این شبکه‌ها داشته و ثالثاً؛ بهانه‌ها قرار دادن این وضعیت - که خود ماحصل سیاست‌های مدیریت ناصحیح بوده - برای موجه‌نشان دادن گستراندن فروشگاه‌های تخفیف‌دار و ورود مستقیم دولت به بازار کتاب به سبک و سیاق موجود، خود عذر بدتر از گناه است. سیاست منطقی این است که معاونت امور فرهنگی، تدابیر و راهکارهایی را مشخصا برای تقویت شبکه‌های توزیع و فروش (و سایر زیرساخت‌ها) در سراسر کشور به‌کار بندد و در مقابل، از استمرار سیاست‌های تضعیف‌کننده که ذکر آن رفت، بکاهد. همچنین برخی روش‌ها که پیش‌تر و در مقاطعی، مثرثمر بوده اما به دلایل یا توجیه‌های مختلف متوقف مانده نیز بار دیگر مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد تا ضمن رفع نارسایی‌ها، به چرخه بازگردانده شوند. از جمله این موارد، طرح‌های فصلی خانه کتاب است که به تصدیق کتاب‌فروشی‌ها توانسته بود علاوه بر تاثیرگذاری نسبی بر میزان فروش، مردم را با کتاب و کتاب‌فروشی‌ها آشنا کند و نقش جشنواره‌هایی را بازی کند که هر فصل، شور و اشتیاق را به بازار کتاب بازمی‌گرداند. برگزاری یکپارچه طرح‌های فصلی، مزایای دیگری چون تقویت مشارکت‌های اجتماعی در سراسر کشور، ترویج ارزش کتاب و کتابخوانی در جامعه، افزایش میل به مطالعه و سراخر افزایش میل به سرمایه‌گذاری‌های جدید در بازار کتاب را نیز به همراه داشت که نباید از دید مسئولان، مخفی بماند. مضاف بر این؛ تخصیص تسهیلات (با قید شفافیت) و حمایت‌های ترغیب‌کننده دیگر نیز می‌تواند در توسعه بازار کتاب در شهرها و مناطق کم‌برخوردار، تاثیرگذار باشد. مخلص کلام اینکه اگر دغدغه مدیریت فرهنگی، تسهیل در دسترسی متوازن جامعه به منابع مطالعاتی است، این‌گویی و این میدان!

نظارت بر تخصیص بودجه

توجه به این نکته حیاتی است که تخصیص یارانه و سوبسید، همیشه زمینه را برای سوءاستفاده و ایجاد رانت مهیا می‌سازد. با این اوصاف، ضرورت دارد که روش‌های تخصیص بودجه و یارانه به‌طور مستمر زیر ذره‌بین مسئولان قرار داشته باشد تا به محض دریافت سیگنال‌های منفی مبتنی بر بروز تخلف و رانت خواری، روش تخصیص اصلاح و جایگزین شود. این ضرورت، چیزی شبیه ضرورت اصلاح قوانین در جامعه است؛ زیرا با گذشت زمان همیشه ابزار و راهکارهای دوزردن قانون بیشتر در اختیار سودجویان قرار می‌گیرد و قانون‌گذار وظیفه دارد به موقع، خلا‌های پیش‌آمده را ترمیم کند. به عنوان مثال؛ اگر گزیری از تخصیص کاغذ با نرخ دولتی به ناشران نیست، شیوه تخصیص و صلاحیت‌سنجی ناشران بسیار اهمیت دارد. سيطرة نظارت بر بعد از تخصیص یارانه‌ها، گسترش یابد، مجریان طرح بر فرآیند دقیق و کامل تعهدات ناشران نظارت داشته باشند و «رفع تعهد» به‌واقع انجام شود. اگر ناشری برای چاپ مثلا ۱۰ عنوان کتاب با تیراژ معین کاغذ دولتی دریافت کرده، آیا به وعده وفا می‌کند یا با سرعادل‌های بازار ظهیرالاسلام را می‌گیرد؟! فرآیند نظارت بر سایر شیوه‌های حمایتی نظیر تخصیص تسهیلات، ضرورت دارد. ایده‌هایی چون رتبه‌بندی مراکز نشر و کتاب‌فروشی‌ها با معیارهای سنجیده و تخصیص تسهیلات و سوبسید به تناسب رتبه هم می‌تواند راهکار مؤثری باشد. به هر حال تفاوت است میان ناشری که کاغذ دولتی را صرف انتشار کتاب‌های ارزشمند و مورد نیاز جامعه می‌کند؛ با ناشری که به دنبال کتابسازی و کپی برداری از کتاب‌های پرفروش در بازار است!!

دیگر اینکه...

چرخه نشر و بازار کتاب در شرایط موجود با تهدیدهای متعددی دست به‌گریبان است و نجات دادن آن؛ قطعا چیزی شبیه بیرون آوردن خرگوش از کلاه شعبده‌بازی نخواهد بود. در غالب مواقع، راهکارها و الزامات کار مشخص است، همه از آنها خبر دارند و به تجربه ثابت شده‌اند. آنچه اهمیت دارد، عزم مدیران و مجریان امور در بهبود اوضاع است.

اواخر دوره افشاریه جریان‌های موسوم به: «جریان بازگشت» ظهور یافت که در طی آن، شعرا با تبعیت از سبک‌های خراسانی و عراقی شعرهای جدیدی می‌سرودند که این فرآیند ادبی - فکری تقریبا در جریان بود تا که دوره قاجار به اوج خود رسید. این تداوم و سیر اندیشگی در غزل توسط غزل‌سرایان متعدد با افکار و آراء متفاوت در جریان بود تا که با شروع جنبش مشروطه خیزش‌هایی نوین بر قد علم کرد و مضمون‌های میهن پرستانه با توجه به بافت آن زمان و شرایطی که به وجود آمده بود در غزل متداول گشت که این نوع «سرایش را: «غزل وطنی» نامیدند و با پدیدار شدن شعر نو به سکانداری نیما یوشیج غزل خودش را با فرم و محتوایی دیگر به جامعه نشان داد و تقریبا می‌توان گفت سبکی جدید در «سرایش غزل ایجاد شد که به آن «غزل نو» یا «غزل تصویری» می‌گفتند. این نوع غزل چه از حیث لفظ و چه از لحاظ معنا و مضمون از امکانات و ایده‌ها و زبان شعر نو استفاده می‌کند. از مؤلفه‌های غزل نو می‌توان به استفاده و بهره‌گیری از وزن‌های جدید اشاره نمود که البته اجازه دادن به چارچوب غزل به آن اندازه محسوس نیست که واژگان بتوانند نفسی راحت بکشند و تقریبا دموکراسی در واژگان تا اندازه‌ای احساس می‌شود و دلیل آن شاید همان نوگرایی و نوزایی و استفاده از واژگان جدیدتر است که وزن، آهنگ و ریتم و زبان غزل را با عالمی تازه آشنا می‌کند و البته تجربه زیسته و زیسته تجربی شاعران خود از عواملی بود که در زبان غزل لحاظ گردید و این خود افاق تازه‌تری مبنی بر گسترش در زمین غزل را فراهم آورد.